

خورشید کشیده تیغ بر خلق جهان

شهر رمضان چه هرج و مرجی دارد!



محتاج نیم بعیب جو میدانم
بدگو در حق من چه خواهد گفتن؟

هر عیب که هست مو بمو میدانم
من خود بد خویش را نکو میدانم

قطعه :

امروز پیر زال کربهی دچار شد
کردم نظر ز روی تامل در آن نقوش

چین و شکنج بر رخس افتاده بیشمار
دیدم نوشته دست قضا با خط غبار

فردا ست کاین مصیبت پیری رسیده است

غافل نشسته اند جوانان روزگار!

حین نگارش این ترجمه دوست دانشمند آقای گلچین معانی نسخه‌ای از

دیوان عالی ارائه داد که عالی در دیباچه آن مطالبی نوشته است که در دیوان مطبوع

او نیست، من جمله مینوسد: «راقم حروف در بدایة حال و قال بمناسبت شغل طبابت

که سمت موروثی بود «حکیم» تخلص مینمود، بعد از آنکه از بیماری علاج بیماران

واردست، بدستگیری ترك خدمت همدستی فر^ت دوستان از دست نبض دیدن جست

برای اختیار تخلص حکیم تصحیف «چکنم» شد، جناب مستطاب مولوی استادی

ارسطوی زمان افلاطون دوران دانشمند خان و آن بلند رتبه عظیم الشان که تا

تابش ضمیر نیافتند لعل لفظ و یا قوت معنی آب و رنگ نگیرد اگر نفس مسیحائیش

تفحه دیرین سخن ندمد قالب حروف روح مدعا نپذیرد، دمی که صبح صادق صفای

باطنش تجلی نماید خورشید را هر بك از خطوط شعاعی انگشت حیرت دیگر است،

در آن اوان که از تلمذ کیمیا افادت سعادتش میگردم و فیض نا متناهی از استفاده

کتاب و کلامی حکیمی و مقابله حدیث نبوی میبردم از ایراد تبدیل تخلص آگهی

بافته فرمود که چون رتبه سخن بلند است «عالی» تخلص باید کرد - الخ «

چنانکه گفته شد در سال هزار و صد و بیست و یک در هندوستان فوت شده است

عالی شیرازی = متوفی در حدود ۱۲۴۰

میرزا محمد شیرازی متخلص به « عالی » فرزند میرزا محمد کلانتر -
 از شعراء قرن سیزدهم هجری است - محمود میرزا « در بیان محمود »
 مینویسد: از اهل دارالعلم شیراز است و از آدمی زادگان آن خطه ارم طراز، الحاق
 آدمی است آدمی و ش « و جواب نیست دلکش ، در حضرتسم بارادتی موفور و اخلاصی
 مفرط است -
 فسائی در ترجمه اش آورده است که . از افکار ابکار خود دیوانی ساخته و
 گلستانی پرداخته است -

در سال هزار و دویست و چهل و اند بسرای دیگر شتافته است - از اوست:
 چاره بگو چنان کنم - این دل بیقرار را
 خود ندهد بخوبش اگر وعده وصل یار را
 نیامدی تو و گویم پی تسلی خوبش
 که دلستان نشد آگه بجا نسپاری ما
 بسته است مرا لب ز نظم ادب عشق
 از خاموشیم نا دل او در چه گمانست؟
 بر دوش تو گیسوی معنبر
 با آه منست در فقاہت
 گوئی که هست حسرت در خون طبعش
آنمرغ را که دل ز نشاط قفس گرفت
 من که از پیش تو هر گز بکنایت نروم
 چاره رفتیم از بزم بخاموشی نیست
 مسکینم اگر دگر چه حاصل
 حوں خرمن حسن بی زکوة

نیستم چون دگران پیرو دنیا - اما

از پی مصلحتی سبجه و زنارم هست

بنیاد نشاطی بدل من تنهادند

آنروز که مانمکده دهر بناشد

چو خواند او سنگ خود را رقیب پیش آمد

گمانش اینکه باو نیز این خطاب رود!

درنگ قافله سالار از کرم شرط است

اگر فتاده زمانی ز همرهان ماند

دام بمی از مال جهان آنچه مرا بود

آبادی میخانه ز ویرانی من شد

ز سوز عشق همان آه شعله بارم بود

پس از وفات چراغی که بر مزارم بود

ز عار نگذرد اکنون برم خوش آنکه بمن

خلاف وعده که میکرد شرمسارم بود

سر زد خط و از جور پشیمان شده اما

افغان که پشیمانی او سود ندارد

عالی مگر از خانه برون آمده امروز

یک طفل نه بینم که بکف سنگ ندارد

غم خود را ز بی صبری بیار بیوفای خود

ز بس گفتم بگوش او کمون افسانه میآید

گهی تسبیح و گاهم خم - گهی بیمانه میسازد

عجب گردون باین مشت گل من کارها دارد؛

گر آنمه از پی تسکین من حرفی بمن گوید

دلم صدمه فزون آنحرف را با خویشتن گوید

در روز حشر شکوه ز جورتن نمیکنم

ما را ز کشتگان تو این امتیاز بس

نهم دل را بکوی او خود از عزم سفر دارم

که اورانیست تاب هجر از حالش خیر دارم

ای داده روی و موی تو از روز و شب نشان

وی لالهات ز سنبل تر کرده سایبان

خُد تو ارغوان و قدت سرو - ای عجب

هر گز نبود بار سهی سرو ارغوان

گشته خجیل از نور جبین تو هشتری

تا سوده‌ای بخاک در خسرو زمان

کسری نشان حسینعلی میرزا که چرخ

در آستان بارگش گشته باسبان

ببنا ز فیض مکرمتش هر که را بصر

گویا بذکر محمدتتش هر که را زبان

گردون باستان رفیعش کند نظر

ز آستان که از زمین نگرد کس با آسمان

جامی دو بکش که پسم

جوید پی کشتنم بهانه

از حرمت عشق است که در بندگی او
 باشیم خجل گر چه نکردیم خطائی
 بر خیزم از این بزم چه حاصل که بحسرت
 هر دم نگرم سوبش و ز دل بکشم آهی

عبدالباقی شیرازی = متوفی ۱۳۵۴

مرحوم حاج سید عبدالباقی مجتهد شیرازی -
 از فقهاء و مجتهدین معاصر است - و از خویشان مرحوم میرزا حسن
 مجدد شیرازی و داماد مرحوم سید عبدالحسین مجتهد لاری بود پس از خواندن
 مقدمات در شیراز برای تکمیل تحصیلات خود بلار رفت ، و در محضر درس مرحوم
 سید لاری تلمذ کرد ، تا بدرجۀ اجتهاد رسید ، و یکی از دخترهای لاری را بعقد
 ازدواج درآورد ، و بشیراز برگشت و سالهای دراز براهنمائی خلق و زعد و تقوی
 و ریاضت گذرانید تا در ماه شعبان هزار و سیصد و پنجاه و چهار که رخت بعالم
 باقی کشید - رحمة الله علیه

عبدالجبار جهرمی = زنده در ۱۳۱۴

مرحوم حاج شیخ عبدالجبار مجتهد جهرمی -
 پدرش در جهرم بکار بازرگانی میپرداخته است - بعراق عرب رفته در آنجا
 مجاور اماکن مشرفه شد ، صاحب ترجمه در عراق تحصیل علوم دینیہ کرد و
 بزبور اجتهاد زینت یافت ، آنگاه بشیراز رفت و در محله سرباغ شیراز مسکن گزید
 و امامت مسجد میرزا محمد تاجر را پذیرفت - ضمناً در مدرسه حسینیه حاج قوام الملك
 تدریس میکرد - (۱)

سال فوتش معلوم نشد - در هزار و سیصد و سیزده زنده بوده است -

عبدالحسین لاری - متولد ۱۳۶۶ متوفی ۱۳۴۲

مرحوم حاج سید عبدالحسین بن سید عبدالله بن سید عبدالرحیم بن سید محمد
ابن سید آقا بن سید محمد بن سیداسدالله بن سید نعمت‌الله بن سید اسدالله بن سیدخلف
مجتهد لاری موسوی دزفولی الاصل

از علماء و مجتهدین و سیاستمداران مشهور معاصر است - نسب او با بیست واسطه
بحضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام میرسد

در شب جمعه سوم ماه صفر سال هزار و دویست و شصت و چهار در نجف
اشرف متولد شد ، و در هفت سالگی بمکتب رفت و پس از تحصیل سواد درم حضرت
درس حاج میرزا محمد حسن مجدد شیرازی اعلی الله مقامه حضور یافت و استفاده
کرد ، و پس از رفتن آن مرحوم بسامره در خدمت چهار نفر از اساتید عصر اعنی
مرحومان شیخ محمد حسین کاظمی و شیخ لطف الله مازندرانی و شیخ محمد ایروانی
و شیخ حسینقلی فقه و اصول و سایر علوم دینی را بنحو اتم و اکمل تحصیل کرد
و بدرجه اجتهاد رسید

مرحوم شیخ عبدالحمید مهاجری در کتاب «گلشن حسینی» در سبب رفتن
او به لار چنین مینویسد :

حاج علی که یکی از بزرگان و نامداران لارستان بود با جمعی از اعیان و
اشراف بعزم زیارت عتبات عالیات آهنگ مسافرت میکنند ، و در سامره بحضور
انور میرزای شیرازی میرسند ، و از او خواهش میکنند که یکی از مجتهدین که
بتواند احکام شرعیه را در فارس اداره کند با نصاب گسیل دارد ، حاج‌مذکور میگوید
فعلاً چنین کس را در نظر ندارم مهلت دهید تا در این باب فکری کنم ، پس حاج علی
و همراهانش بنجف میروند و در آنجا تفحص میکنند تا اینکه خدمت مرحوم سید
مرتضی کشمیری میرسند و او صاحب ترجمه را معرفی میکند ولی سید نمی‌پذیرد ،
ناچار بسامره برمیگردند و باصرار از مرحوم میرزا می‌خواهند که بسید (که شاگردش

بود) دستور دهد بفارس برود، مرحوم میرزا هم باو مینویسد که این پیشنهاد را قبول کند و سید ناگزیر امر استاد را گردن میگذارد و در سال ۱۳۰۹ بلار میرود. پس از ورودش بلار عده زیادی از طلاب علوم دینی و فضلاء از اطراف و کناف فارس برای استفاده از محضر او بلار آمدند و سید مدرسه‌ای تاسیس کرد و حوزه علمیه‌ای تشکیل داد و شروع بتدریس کرد. و مدت بیست و پنج سال در شهر لار مرجع تقلید و ملجاء عموم فارسیها بود. و در اینصورت دست یکارهایی زد، منجمله چون یهودیان لار باقسام و انواع دغل و حیل مسلمانان را آزار میرسانیدند باحسن تدبیر آنها را از شهر بیرون کرد، باینمعنی که از غارت اموال و غصب خانه‌های آنها بدست مسلمین جلوگیری کرد و دستور داد که مسلمین اموال و خانه‌های آنها را خریداری کنند. نیز مبلغین مسیحی که با تعداد زیادی کتب تبلیغی بفارس آمده بودند دستور داد کتب آنها را تصرف کنند و از فارسشان برانند، و در هیچ شهر آنها راه ندهند، چون مبلغین انگلیسی بودند، دولت انگلیس بدولت ایران شکایت برد و مطالبه کتب مرسلین کرد و عین‌الملک نام از جانب دولت مامور لارو گرفتن دو هزار تومان بهای کتابها شد و چون خدمت سید رسید و گفتار منطقی او را شنید باعرض معذرت برگشت.

سید در سال ۱۳۱۵ از راه لنگه عازم مکه معظمه شد و شریف مکه از او بسیار تجلیل کرد، در ۱۳۱۸ بزیارت مشهد رضا رفت، و در صحن نو اقامه نماز جماعت کرد، سه بار بشیراز مسافرت کرد.

چون ندای مشروطه در ایران بلند شد، و سید اجحافات و مظالم مامورین دولت استبدادی را برأی‌العین مشاهده کرده بود ندای آزادی و احکام علماء شیعه عراق عرب را لبیک اجابت گفت و بیرق مشروطه و آزادی را برافراشت و بایادی ظلم و فساد و استبداد جداً و از صمیم قلب بمبارزه پرداخت، و باجمع اصحاب بشیراز رفت، و در صحن بقعه حضرت سید میراحمد «شاه چراغ» فرود آمد و مردم بر او اجتماع کردند و او امرش را که برضد استبداد و مستبدین بود گردن نهادند، و

از آنطرف مستبدین نیز بیکار نشستند و شاه چراغ را محاصره کردند ، و گنبد و بارگاه امامزاده را هدف گلوله قرار دادند، و نان و آب بر او و همراهانش بستند، و در خمره‌های آب زهر ریختند ، ناچار از آنجا بخانه مرحوم حاج علی آقامنصور علیشاه رفت ، در آنجا هم محصور شد ولی آخر الامر متابعتش او باشان را برانندند، و سید بیرون آمده بجانب لار رفت.

در آنوقت بود که مرحوم سید مرتضی مجتهد اهرمی تنگستانی بدستور او در بوشهر قیام کرد ، و بممدد رئیسعلی دلواری و تفنگچیان او بوشهر را از چنگ مستبدین خارج ساخت و ادارات دولتی آن بندر را منجمله گمرک تصرف کرد و اعلان مشروطه داد، و چند روزی حکومت در دست او بود تا اینکه بامر محمدعلی میرزا قاجار مرحوم احمدخان دریاییگی با یکعده سرباز بدانجا رفت و بسا سید اهرمی و تفنگچیان او جنگید و خانه سید را بتوپ بست و از طرفین جمععی کشته شدند و عاقبت دولتیان فاتح گشتند و سید را با خواری فراوان گرفتند و پس از چند روز حبس بعراق عرب تبعید کردند .

اگر چه اینقسمت ظاهرا معترضه بود اما چنانکه گفته شد قیام سید اهرمی بدستور سید لاری و اینهمه آوازه‌ها از سه بود .

بالجمله سید پس از مراجعت از شیراز کما فی السابق در لار مشغول تدریس و تبلیغ احکام الهیه بود تا اینکه فارس مغشوش شد و دشمنان او هرج و مرج را غنیمت شمردند و بدستیاری مستبدین و فرمان دوات وقت خانه او را غارت و ویران کردند و کتابها و اناثه‌اش را بیغما بردند ، و اصحابش را بقتل رسانیدند ، ناچار برای شکایت بار دیگر بشیراز رفت و مدتی در آنشهر نوقف کرد و نتیجه‌ای نگرفت و بلار برگشت - تا جنگ بین الملل اول آغاز شد و انگلیسان بوشهر را تصرف کردند و شیراز را تحت نظر و نفوذ خود آوردند و آهنگ تصرف لار کردند ، سید

حکم جهاد داد (۱) و اسمعیل خان صولةالدوله را تحريك بدفاع از وطن و جنگ با انگلیسها کرد (۲) و او هم مشغول جنگ شد و چندین سال با آنها میجنگید . چون انگلیسها و متابعین ایرانی آنها از قدیم با سید دشمن بودند برای قلع و قمع سید قشونى بلار فرستادند و اطراف قریه « کورده » را که سید در مسجد آن مشغول نماز جماعت بود محاصره کردند، رئیس علیمراد نام که از مریدان و فدائیان سید بود وارد مسجد شد و او را بر ترك اسب خود سوار کرد و از میان دوازده هزار نفر قشون بیگانه و بیگانه پرست بیرون برد، بیگانگان آن دو را تیر باران کردند و چند گلوله بعبا و عمامه سید رسید ولی هیچکدام بخودش اصابت نکرد و ابنمغنی را مریدان حمل بر کرامتش کردند، لشکر دشمن قریه را ویران کرد ، و بلار رفتند و در آنجا نیز خانه اش را غارت کردند و خانواده اش را اسیر کرده بشیر از فرستادند و در شیراز بوساطت مرحوم حاج سید عبدالباقی مجتهد (داماد سید) در خانه او منزل کرد - و تحت نظر گرفته شد -

پس از این واقعه سید بفیروز آباد رفت و به صولةالدوله قشقائی سردار عشائر پناهنده شد ، و خان قشقائی با کمال توقیر و احترام از او پذیرائی کرد، و خانواده اش نیز مخفیانه بفیروز آباد رفتند و باو ملحق شدند -

چندی در فیروز آباد بود تا اینکه صولةالدوله پس از سالها جنگ با انگلیسها و توسل انگلیسان بمکرو حيله شکست خورد و دشمن فیروز آباد را تصرف کرد و سید فراراً بقریه « قیر » رفت ، ولی اهالی جهرم او را بشهر خود بردند ، و شش سال در جهرم اقامت داشت تا روز چهارم شوال المکرم سال هزار و سیصد و چهل و دو که روح پرفتوحش بشاخصاز جنان پرواز کرد - و مدت عمرش هفتاد و هفت سال

(۱) عین حکم جهاد مزبور نسخه ای که برای مرحوم اسمعیل خان صولةالدوله فرستاده

بامهر و امضاء خودش هم اکنون در تصرف نگارنده این اوراق است .

(۲) برای اطلاع کامل بر جزئیات این جنگ بجلد دوم فارس و جنگ بین الملل چاپ

طهران تصنیف نگارنده رجوع شود.

و هشت ماه بود -

- تالیفاتش : ۱ - آیات الظالمین (چاپ شده) ۲ - استخاره نامه (چاپ شده)
 ۳ - اکسیر السعاده (چاپ شده). ۴ - حاشیه بر فرائد انصاری در دو مجلد (چاپ نشده)
 ۵ - حاشیه بر مکاسب انصاری در دو مجلد (چاپ نشده) ۶ - حاشیه بر شرح کبیر
 (چاپ نشده) ۷ - حاشیه بر قوانین (چاپ نشده) ۸ - تقریرات فقه (چاپ نشده)
 ۹ - تعلیقه بر کتاب صیام از مدارک الاحکام (چاپ نشده) ۱۱ - خلاقیات فقه (چاپ
 نشده) ۱۲ تا ۱۷ تعلیقه های عدیده بر ملحقات مکاسب انصاری از قبیل: رضاع -
 نکاح - وصیت - عدالت - تقیه - قضای از میت (چاپ نشده) ۱۸ - حواشی متفرقه
 بر مجلدات بحار الانوار و وسائل الشیعه و مستدرکات آن و کافی و صافی و جواهر الکلام
 و عناوین و سایر کتب فقهیه و اصولیه (چاپ نشده) ۱۹ - رساله در عقوبت حب
 دنیا (چاپ شده) ۲۰ - رساله و جیزه در کیفیت و کمیت علم امام (چاپ شده)
 ۲۱ - رساله در استصحاب (چاپ نشده) ۲۲ - رساله در شکوک (چاپ نشده)
 ۲۳ - رساله در خلل صلوة (چاپ نشده) ۲۴ - رساله در تقدیر مد و صاع
 (چاپ نشده) ۲۵ - رساله در علم مناظره (چاپ نشده) ۲۶ - رساله محکم و
 متشابه (چاپ نشده) ۲۷ - رساله المحکمات فی قطع المشاجرات (چاپ نشده)
 ۲۸ - رساله در پاسخ از شبهات جبریه (چاپ نشده) ۲۹ - کتاب مستقل در اصول
 دو مجلد - جلد اول در مباحث لفظیه و جلد دوم در ادله شرعیه - (چاپ نشده)
 ۳۰ - کتاب التنزیل الذی نزل به جبریل (چاپ نشده) ۳۱ - معارف السلمانی
 بمراتب الخلفاء الرحمانی (چاپ شده) ۳۲ - منظومه در مهمات رجال با شرح
 (چاپ نشده)

اورا سه پسر و هفت دختر بود با سامی ذیل :

- ۱ - آقای سید عبدالمحمد مجتهد لاری ۲ - آقای سید علی اکبر مجتهد
 ۳ - آقای سید علی اصغر رکنی آیه اللهی مجتهد و آنها در لار و جهرم

اقامت دارند - (۱)

در «شجره طیبه» آمده است که آقای سید علی اکبر فصیح الزمان طهرانی
اشعار ذیل را در رثاء و تاریخ فوت سید سروده است :

ماحی الحاد و کفر و حامی شرع مبین
حجة الاسلام لاری ، پیشوای مسلمین
آیه الله معظم صاحب فتوی و حکم
شمس چرخ علم و فضل و شمع بزم شرع دین
سیدی عبدالحسین آن آیت عظمای حق
کز بیانش گشت گیتی پر ز اسرار یقین
آنکه بد در خرمن علم و کمال و حکمتش
صدار سطوریزه خوار و صد فلاطون خوشه چین
افقه از صدها شهید و اصدق از صدها صدوق
اعلم از صد چون مفید از اولین تا آخرین !
آنکه اندر مدرّسش درگاه اظهار کلام
صد چو بن عیسی و بن سینا چو طفلان کهن !
آنکه گوئی هاتف غیبش بگاہ درس گفت
انت استاد الاساتید - انت فخر العالمین
در تمام عمر کرد آسودگی بر خود حرام
از پی ترویج و نشر دین ختم المرسلین
اورع ایام بُد در مسجد و محراب حق
اشجع آفاق بُد با خصم دین در رزم کین
نیست جز از قوت ایمان که خود با چند تن
ایستاده اندر بر صدها سپاه مشرکین

(۱) نقل بمعنی و اخصار از کتاب شجره طیبه چاپ شیراز (سال ۱۳۷۰)

و اطلاعات شخصی -

تا ندای ارجعی را داد پاسخ بیدرنگ

در چهارم روز از شوال در چهارم زمین

هشت سال از یکهزار و سیصد و پنجاه سال

گر نمائی کم بدانی سال فوتش را یقین

گر گلستان شدخزان جو بوی گل را از گلاب

آری ، آری ، زاده آزاده اش شد جانشین

آنکه در علم و عمل از باب خود دارد نشان

و آنکه در زهد و ورع با حضرتش باشد قربین

الحق- الحق آن پدر رامسیرد اینسان پسر

زاده شیر عربین ، آری شود شیر عربین

گر بظاهر دور شد از محضر ایشان فصیح

لیک مدحت خوان بود در هر کجا باشد مکین

در اینجا لازم شد قسمتی از مندرجات جلد اول کتاب آبی که از نشرات

وزارت امور خارجه انگلستان و راجع باوضاع چند ساله ایرانست آنچه را راجع

بمرحوم لاریست نقل کنیم :

قسمتی از خلاصه حوادث یکماهه

- شیراز -

« روز سیزدهم ماه اکتبر سید عبدالحسین لاری با هفتاد نفر از مریدان »

« خویش وارد شیراز گردید ، بعنوان اینکه از مجلس ملی حمایت نماید و مقصود »

« از این هیجان همانا ضدیت با قوام و پسران او است که بشیراز معاودت نکنند - »

« گویند معتمد دیوان (۱) مشار الیه را عودت و بخارجش را ایصال داشته است ، »

(۱) معتمد دیوان از مشاهیر آراد بخوانان و نعمة الله بر و جردی مستخدمش

قاتل محمد رضا خان قوام الملك بوده و باینجهت فرصت محرک قتل قوام الملك را معتمد

دیوان دانسته است

« هنگام ورود جمعیت کثیری باستقبال وی شتافتند - فرض عمده اش اضمحلال »
 « و تحلیل قوای قوامیان باشد ، روز جمعه هجدهم ماه اکتبر امام جمعه که »
 « مایل نبود سید لاری درمسجد نماز جماعت نماید اوخود بد آنجا رفت که ادای »
 « فریضه را بامامت خویشتن بجا آورد - اتباع سید بجانب طرفداران امام جمعه »
 « بنای شلیک را نهادند ، و آنها نیز مشغول بجواب دادن شدند ، و از آنهمان »
 « معروف است یکنفر مجروح گردید ، سپس هر دو فرقه شتافتند که تلگراف »
 « خانه را متصرف شوند ، ولی قوامیان زودتر آنمکان را بتصرف درآورده کسان »
 « سید را از دخول بدان محل مانع آمدند - »

« همان روز مقارن غروب بعضی از قوامیان غفلة بر عهده ای از مدعیان »
 « خویش حمله آورده نه قبضه تفنگ از ایشان جبراً بغنیمت گرفتند ، »
 « از هجدهم تا بیست و سوم ماه اکتبر اغتشاش مداومت داشت ، و گاهی »
 « از اوقات از تلگرافخانه که قوامیان بعد چهارصد نفر آنجا را مأمن قرار »
 « داده ونیز ازمسجد که هزار نفر ازحامیان سید آنمکان را سنگر گاه ساخته »
 « بودند بشدت شلیک میشد » الخ

عبدالرحمن شیرازی = متوفی . . .

عبدالرحمن بن علی بن مرعش شیرازی -

صاحب هفت اقلام مینوبسد : چون پاره ای بوی حامله شد ، شیخ شهاب الدین
 بنور کرامت دریافته ، جهت وی پاره ای از خرقه خود فرستاد ، که چون متولد
 شود آنرا در او پوشاند ، واول خرقه که پوشیده آن بوده ، چون بزرگ شد هم از
 آنجناب تربیت یافت -

از تصانیف او یکی ترجمه « عوارف » است که در آنجا تحقیقات نیک کرده

وسنخان بلند آورده است - سال فوتش معلوم نشد -

عبدالرحمن شیرازی - متولد ۱۲۶۸ متوفی ۱۳۳۸

مرحوم میرزا عبدالرحمن مدرس شیرازی فرزند میرزا نصرالله -

از دانشمندان و حکماء و شعراء معاصر است ، در سال ۱۲۶۸ در شیراز متولد شد ، و در چهار سالگی بمکتب رفت ، و در هفت سالگی در خدمت پدرش که مدرس مدرسه منصوریه شیراز بوده قواعد صرف و اشتقاق آموخت و تقریرات پدر را بگفته خودش در چهارهزار بیت مدون ساخت ، در هشت سالگی شرح قطر النداء خواند و کتابی قریب شش هزار بیت در بیان تراکیب معانی اشعار و امثال نگاشت ، در سنین نهم از عمر بر شرح مولانا جلال الدین سیوطی بر الفیه ابن مالک شرح نوشت در ده سالگی علم منطق را آموخت - یازده ساله بود که در خدمت پدر بزیارت مشهد رضا علیه السلام رفت و پدرش در آنجا اقامت گزید -

در مشهد فنون محاوره و علوم شرعیه و حکمت الهی و ریاضیات را در محضر مولانا عبدالرحمن شیخ الاسلام تلمذ کرده آموخت نیز علوم حکمیه ، الهیات ، و طبیعات را در مدرس مولانا میرزا محمد که از شاگردان حاج ملا هادی حکیم سبزواری بود آموخت و فقه و رجال را در خدمت شیخ محمد رحیم تکمیل کرد.

چندی در طریقت سائر بود و خدمت میرزا ابوالقاسم ذهبی شیرازی متخلص به راز رسید و دو سال بدستور او مشغول مجاهدت و ریاضت بود - و در آن ایام منظومه عربی « حکمة العارفين » را در کیفیت سیر و سلوک سرود -

در سال ۱۲۹۱ پدرش وفات یافت و خود در آستانه قدس و مدینه فاضلیه جانشین او شد و بتدریس مشغول گشت -

تالیفاتش : ۱- قواعد صرف و اشتقاق ۲- بیان تراکیب معانی اشعار و امثال و آیات شرح قطر النداء ۳- شرح بر شرح سیوطی بر الفیه ابن مالک ۴- شرح بر رساله کبری (در منطق) ۵- تعلیقات بر معالم الاصول ۶- حواشی شوارق الالهام در امور عامه ۷- حواشی شرح تذکره (در هیئات) ۸- حواشی تحریر اقلیدس

(در هندسه) ۹- شرح مبسوط بر رساله عروض پندش ۱۰- قسمتی از کتاب
 زکوة فطر (در فقه) ۱۱- رساله قمریه (در علم حروف) ۱۲- حکمه العارفین
 (منظومه عربی در عرفان) ۱۳- دیوان اشعار فارسی و عربی
 اعتماد السلطنه در الآثار و الآثار ، مینویسد ، میرزا عبدالرحمن بن مرحوم میرزا
 نصرالله طباطبائی ثراه فارسی الاصل مشهدی السکنی مدرس اول آستان مبارک رضوی است، در
 فروع و اصول و مسموع و معقول تدریس مینماید و در غالب شعب حکمت وسطی و حواشی و
 و تعلیقات و رسائل دارد ، صحبتش بتفصیل ادراک شده ، از حسن محضر و سعه خلق
 و لطف قریحه و فکرت صحیحجه نصیبی لائق و قسمتی فائق یافته ادام الله ایام افاضاته
 مثنوی ذیل از اوست :

عالمی خواهم که رشوائی در اوست	عالمی خواهم که شیدائی در اوست
تا که قتل نفس دون سازم در او	عالمی خواهم که جان بازم در او
آنچه هستم محو آیم در لقا	عالمی خواهم نبینم خویش را
عالم عشق و در او نور خدا	اینچنین عالم ندانی ای کیا
رو بین عشق و بین اسرار عشق	رو بین عشق و بین انوار عشق
رو شفا جو روزی از ذکر خدا	تو مریض عشق رو دار الشفا
در هوایش شهرت عالم شدم	با یگانه عشق من همدم شدم
عشق گویم عشق جویم و السلام	گشتم اکنون فسانه خاص و عام
تا ابد ز آن باده مست آئی وحی	گر ز دست عشق نوشی جام می
با علوم ظاهر آئی موتلف	گر ز علم عشق خوانی يك الف
اطلبوا العلم ولو بالصین بخوان	این ز گفته حضرت ختمی بدان

کرد خود تفسیر سر خیل عرب

علم نفس و اندر و عرفان رب

بیتی چند از قصیده‌ای که تقدیم رازشیراز قدس سره کرده است :

بروز گار تو ای رشك نیکوان چگل
 ندیدم آنکه اسیر تو اش نباشد دل
 هر آنکه نیست یقین صورتیست بیمعنی
 هر آنکه نیست یقین هستیست بیحاصل
 خلاصی از تو خیالیست نزد عقل محال
 صبوری از تو گمانیست پیش دل باطل
 من آدمیت نخوانم از آنکه حورالعین
 بیباغ خلد نزاید پسر چنین خوشگل
 در نیمه دوم ماه صفر الخیر سال هزار و سیصد و سی هشت (۱۳۹۸ شمسی)
 دار فانی را بدرود گفتم (۱)

جهرمی = متولد ۱۳۰۴ شمسی

آقای عبدالرحیم ایزدشناس جهرمی متخلص به رحیم فرزند مرحوم محمد حسن از شعراء و آموزگاران معاصر است .
 ترجمه وی بایستی ذیل کلمه « رحیم » که تخلص اوست بیاید ولی چون دیر رسیده است ناچار ذیل نامش آورده ایم .
 در سال ۱۳۰۴ شمسی در جهرم متولد شد . و هنوز کودک بود که پدرش دیده از دنیا فروبست ، و ناچار تحت سرپرستی برادر مہترش قرار گرفت . و چون بسن هفت رسید بدبستان ملی اسلامیہ جهرم رفت و پس از طی دوره دبستان در دبیرستان « خواجه نصیر » مشغول تحصیل گشت و سیکل اول متوسطه را پایان رسانید و بطهران رفت و تحصیلات فنی کشاورزی را در دانشسرای کشاورزی کرج پایان رسانیده (۱) نقل بمعنی از شرح حالی که صاحب ترجمه برای درج در کتاب « تاریخ خراسان » تالیف استاد محترم آقای سید محمد تقی مدرس رضوی نوشته است و در کتاب « تاریخ فلاسفہ اسلام » تالیف مرتضی مدرسہ چهاردهی معلم دانشگاه طهران چاپ شده است .

دیپلم گرفت آنگاه در قسمت ادبی نیز تحصیل کرد و دیپلم ادبی نیز گرفت و بموطن خود جهرم رفت، و از سال ۱۳۲۵ شمسی وارد خدمت فرهنگ شد و تا کنون دوازده سالست (چهار سال در جهرم و هشت سال در فسا) که بشغل آموزگاری مشغول خدمت است. ابیات ذیل را بمناسبت جشن دبیرستان دخترانه «شهناز» فسا سروده و در آنجا خوانده است:

تجلیل دانشست بهر سر اگر نواست
تعریف اگر کنند جمالش همه، رواست
خورشید علم نازم و ماه هنر همی
ز انوار این و آن که چنین محفلی بیاست
خورشید علم نور فشانند بهر دلی
درمان درد جمله عالم همین رواست
ماه منیر ز منبع دانش منور است
هر کوی ندارد آن، در ورطه فناست
هر مرد و زن بزبور دانش معظم است
بیعلم و بیهنر چو خس و خار بی بهاست
قر و شکوه زن همه از دانش و هنر
زیب و جلال او همه در عفت و حیاست
زیبای بیهنر چو بت بی اراده است
تقوی گرش نبود یقین درد بیدواست
نیروی مرد و زن همه ز انوار دانش است
اظهار عجز بهر زنان مطلبی خطاست
زن هوشیار و با خرد و خوش قریحه است
پاریس و برلنی است و یا زاده فسات

یاد آورای رحیم ز استاد گفته‌اش
گفت حکیم هر چه بود آن همه بجااست
دست چپت ز راست نباشد کمی و کاست
گر کار مینمودی بودی چو دست راست
گر نیست زن چو مرد اینهم گناه ماست
بهر زنان علم و هنر فرض و هم سزااست

خانه بدوش :

ما را بروزگار بجز شام تار نیست
گفتا زنم بناله که این روزگار نیست !
شادی و خرمی که بود لطف زندگی
گویا برای مردم آموزگار نیست !
گر زخمه میزنی بتعمق نگاه کن
کاین رشته‌های قلب منست این ستار نیست
جغد آمد و نشست بویرانه دلم
دیگر نشاط بهر من دلفگار نیست
آسیمه سر بوادی فکرت نهاده روی
کامساله نیز هستی ما به زیار نیست
عمری گذشت و خانه بدوشم چو کولیان !
شکر خدای میکنم ، این انکسار نیست ؟
خمس حقوق خانه خدایم گرفت و رفت
دیگر برای داروی طفل اعتبار نیست !
رامشگری کجااست که آرامشی دهد
زیرا قرار بهر دل بیقرار نیست

معذور دار چامه‌ام از عیش و سرخوشی

درد دلمست قصه بوس و کنار نیست

موی سیاه من بجوانی سپید گشت

گرد ملال چهره ما هم غبار نیست

خو کن در این قفس تو بدرد خودای رحیم

مرغ شکسته بالی و پای فرار نیست

خنده رندانه :

میسوزم و نگاه به پروانه میکنم

چون شیر شرزه ناله مستانه میکنم

نوشی ز شهد در دل پیمانه میکنم

غمخانه ترك جای بمیخانه میکنم

دیگر ملامت دل دیوانه میکنم

یادی ز مهربانی بیگانه میکنم

دیگر ز درد شکوه و پروا نمیکنم

دیگر چو شمع اشک نریزم ز سوختن

دیگر شرنگ روح گدازی نمیخورم

طومار غم بیچم و از درد واشوم

مجنون نمی‌شوم ره صحرا نمیبرم

گر خویش خودپرست بمن ظلم میکند



آقای عبدالرحیم ایزدشناس

مینای دل بسنگ احبا شکسته شد ! هر شکوه ایست ز آن بت جانانه میکنم
تا راز دل ز گریه نگردد رحیم قاش
در پیش خلق خنده رندانه میکنم (۱)

عبدالرحیم شیرازی = متولد ۱۳۰۱ شمسی

آقای عبدالرحیم ربّانی فرزند مرحوم حاج مهدی معروف به «بمانعلی»
از فقهاء و نویسندگان فاضل معاصر است -
ترجمه او بایستی ذیل کلمه «ربانی» که نام خانوادگی اوست بیاید ولی
چون دیر رسیده ناچار ذیل نامش میآوریم -
در سال هزار و سیصد و یک شمسی در شیراز متولد شد، و تحصیلات ابتدائی
را پایان رسانید و آنگاه بتحصیل علوم عربیه و ادبیه پرداخت، و پس از ختم
دوره ادبیات تازی و سطوح فقه و اصول و قسمتی از حکمت الهی در خدمت اساتید
شیراز برای تکمیل معلومات خود رهسپار قم شد و تا این زمان در آن شهر از
محضر درس آقای حاج آقا حسین مجتهد اعلم بروجردی متعنا الله بطول بقائه و سایر
اساتید عصر استفاده میکند و ضمناً بتدریس و تعلیم و وعظ و ارشاد مردم اشتغال دارد
و تا کنون موفق بارشاد گروهی از فرق غیر مسلم گردیده است - و این موهبت را
برای توشه آخرت ذخیره ساخته است -

تالیفاتش : ۱- تاریخ تصوف ۲- تقریرات فقه و اصول استادانش ۳- تعلیقات
بر کتاب وسائل الشیعه که تا جلد هفتم با متن کتاب چاپ شده ۴- تعلیقات بر
بحار الانوار (تا کنون تا جلد هفدهم با متن کتاب چاپ شده است) ۵- رساله در
اثبات عدم تحریف قرآن مجید - ۶- کتاب صلاة و ادعیه و قرآن و ملابس که
بسبب جدید و ابتکاری نوشته شده ۷- مقدمه بر بحار الانوار (مشتمل بر ترجمه
مجلس اول و دوم و ترجمه بالغ بر یکصد نفر از مشایخ امامیه که در مقدمه طبع

(۱) ادبای از ترجمه ای که آقای علی بنی بهروزی از سراز فرستاده است -

جدید بحار الانوار در ۲۲۷ صفحه چاپ شده است) ۸ - مقدمه وسائل الشیعه (چاپ شده) ۹ - مقدمه مبانی الاخبار (در ۹۴ صفحه در ترجمه صدوق علیه الرحمه) صاحب ترجمه از چند نفر از مجتهدین منجمله مرحومین شیخ محمد کاظم شیرازی و حاج سید عبدالله بلادی بهبهانی بوشهری دارای اجازه است - خدایش از حوادث ایام مصون و همواره موفق و مؤید دارد -



آقای عبدالرحیم ریانی

عبدالسلام شیرازی = متولد ۷۸۵ متوفی ۸۴۶

عبدالسلام بن موسی بن ابی بکر بن اکبر بن اکبر الزین شیرازی ثم مکی

زهرمی -

از محدثین و خوشنویسان قرن نهم هجری است - در سال ۷۸۵ در مکه معظمه متولد شد - و در خدمت ابن صدیق و ابی الطیب سجولی و زین مراغی و سایرین تحصیل علم حدیث کرد، و از نشاوری و ملیحی و ابن حاتم و غیرهم کسب اجازه

کرد. و چون خوشخط بود از راه کتابت و تدریس اطفال زندگانی میکرد. -
مردی خیرخواه و مبارک و صاحب سکینه بود. -
در ماه ذیحجه سال هشتصد و چهل و شش درمکه وفات یافت (۱)

عبدالسلام شیرازی = متوفی ۰۰۰

شیخ عبدالسلام بن الشیخ الکبیر ابو عبدالله محمد بن خفیف -
پسر شیخ کبیر سالف الترجمه است ، پس از تحصیل علم و معرفت در جوانی
و در حیات پدرش دارفانی را بدرود گفت و نزدیک مزار ابوالاحمد صغیر مدفون شد. -
ابونصر عبدالله بن محمد بن یحیی طوسی مشهور بابونصر سراج مؤلف کتاب
«اللمع» (متوفی ۳۷۸) میگوید: وقتیکه شیخ عبدالسلام فوت شد ، عموم مشایخ
و ائمه تصوف بر نعش او گرد آمدند ولی هیچیک جرأت نکردند که پدرش را
تعزیت گویند از ترس هیبت و سکون و وقارش (۲)
سال فوتش معلوم نشد -

ازرونی = متولد ۸۲۸ متوفی ۸۵۸

عبدالسلام بن محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن روزبه بن محمود بن ابراهیم
ابن احمد العز ابوالسرور بن ناصرالدین ابی الفرج بن جمال کازرونی الاصل مدنی
شافعی معروف به عبدالسلام اول -

از علماء و محدثین قرن نهم هجری است - در بیستم ربیع الاول سال هشتصد
و بیست و هشت در مدینه متولد شد - و در آن شهر نشو و نما یافت ، قرآن مجید
را حفظ کرد و منهاج الاصول و سایر کتب مذهبی را خواند و معلومات خود را بر
محب مطری و ابراهیم بن جلال خجندی و احمد بن سعید عربی تکرار کرد و در

(۱) الفیوض الامع جلد چهارم باب فاهره

(۲) سدا الارار

سال هشتصد و پنجاه هشت فوت شد (۱)

عبدالصمد شیرازی = زنده در ۸۴۸

عبدالصمد بن عبدالرحمن بن مسعود روح الدین بن سعدالدین بن صدرشیرازی - از علماء و محدثین قرن نهم هجری است - در خدمت ظهیر عبدالرحمن بن عبدالقادر طاووسی تحصیل علم کرده است - واحمد بن عبدالله بن عبدالقادر برادرزاده مسموع با او همدرس بوده وی صاحب ترجمه را محذئی دانا و پدرش را عالم بقراءت قرآن مجید و جدش را استاد خویش در کلام الله خوانده است -

سال فوتش معلوم نشد - در سال هشتصد و بیست و هشت زنده بوده - (۲)

عبدالعزیز شیرازی = متوفی در حدود ۸۹۰

عبدالعزیز بن محمد بن عمر نجیب الدین بن شمس الدین بن ناصر الدین شافعی شیرازی -

از علماء و خوشنویسان قرن نهم هجری است - و از اتباع سید عبیدالله ابن علاء بن عقیف الدین و مربی بعضی از فرزندان او بوده است - بسیار متواضع و خوشخط بود -

صاحب الضوء اللامع مینویسد : درمکه کتاب اربعین نودی را نزد من خواند و در بسیاری از مصنفات من با من همکاری کرد و اجازه مبسوطی برای او نوشتم که قسمتی از آن در تاریخ کبیر خود آورده ام - سفری با خانواده سید عبیدالله بمدینه رفت و بمکه برگشت و بایران رفت و عاقبت در کرمان در حدود سال هشتصد و نود وفات یافت (۳)

۱ - الضوء اللامع جلد چهارم چاپ قاهره

(۲) الضوء اللامع جلد چهارم چاپ قاهره

(۳) الضوء اللامع جلد چهارم چاپ قاهره

عبدالعزیز کازرونی = متوفی ۸۸۴

عبدالعزیز بن مسدد بن عبدالعزیز بن عبدالسلام بن محمد العز ابوالفضل شافعی مدنی کازرونی

از علماء و محدثین قرن نهم هجری است. در مدینه طیبه متولد شد، و پس از تحصیل مقدمات معلومات خود را در محضر درس ابی الفرج مراغی و شهاب ابشیطی و ابی الفتح بن تقی تکرار کرد، و فقه را از ابی الفتح و اصول را از سلام الله کرمانی و عربی را از شهاب احمد بن یونس مغربی و حدیث را از ابوالفرج کازرونی و ابوالفرج مراغی آموخت.

مترجم در امور دنیوی بسیار زبردت و در تحصیل مال دنیا حریص بود. و نخل خرمائی را تقریباً بمبلغ هزار دینار خرید (۱) عاقبت در ماه رجب سال هشتصد و هشتاد و دو در دمشق فوت شد (۲)

عبدالعزیز کازرونی = متولد ۷۶۲ زنده در ۸۱۷

عبدالعزیز بن عبدالسلام بن محمد بن روزه بن محمود بن ابراهیم بن احمد العز ابوعبد العز کازرونی مدنی شافعی.

از محدثین قرن نهم هجری است. در ماه جمادی الاولی سال ۷۶۲ در مدینه طیبه متولد شد و در آن شهر نشو و نما یافت، و قرآن مجید و عمده و تنبیه (هر دو در قرائت و علوم قرآن مجید است) را آموخت و بر جلال خجندی حنفی و محمد بن علی ابن یوسف زرنندی و غیرهما مجدداً تکرار کرد. و در خدمت ابراهیم بن خشاب و ابی عبدالله محمد بن احمد بن عثمان شوشتری و یحیی بن موسی قسنطینی و عراقی تحصیل علم کرد و شرح الفیه را از عراقی آموخت

(۱) عین عبارت چنین است: «اشری نخلا بنحو الف دینار» - شاید نخلا بوده و در چاپ «نخلا» شده است.

(۲) الفواء اللامع - جلد چهارم چاپ مصر

سخاوی (۱) صاحب ضوء اللامع مینویسد: در سال هشتصد و هفده شمس هر وی را در مسجد اقصی دیده است - و جمال کازرونی درباره او گفته است که مردی فقیه و دانا بوده ، ابو فرج مراغی نیز او را ستوده و امام عالم علامه یکتا خوانده است - سال فوتش معلوم نشد - چنانکه دانستیم در سال هشتصد و هفده زنده بوده -

عبدالکریم ارسنجانی = متوفی ۱۳۱۰

مرحوم میرزا عبدالکریم ارسنجانی فرزند مولی احمد - در حکمت الهی و علوم ریاضی رتبه ای بلند و مقامی ارجمند داشته است - فرصت مینویسد : « فقیر مولف قدری از حکمت در خدمتش استفاده نمودم » در سال هزار و سیصد و ده در شیراز وفات یافته است -

عبدالکریم شیرازی = زنده در ۹۱۵

مولانا عبدالکریم بن عطاء الله شیرازی -

از دانشمندان قرن دهم هجری است ، در تاریخ و رجال و حکمت الهی متبحر بوده است ، در زمان محمود شاه کبیر بهندوستان رفت و کتابی بنام « طبقات المحمودیه » در تاریخ عمومی از هبوط آدم تا سال ۹۱۵ تالیف کرده و در آن ترجمه علماء و شعراء و سلاطین و وزراء را آورده است - (۱)

۱ - ابوالخیر محمد بن عبدالرحمن محمد بن ابی بکر بن عثمان مصری قاهری سخاوی شافعی - از بزرگان علماء شافعی منسوب بوده است ، و در فقه و تجوید و ادبیات عرب و حساب و فرائض و تفسیر و اصول و سایر علوم متداوله عصر خود تبحر داشته است - مدتی سیاحت کرده و در معاصر درس چهارصد استاد حضور بهم رسانیده ، و قرب بیست جلد تالیف و تصنیف دارد که از همه مهمتر « الضوء اللامع فی اعیان قرن التاسع » میباشد و در دوازده مجلد در قاهره چاپ شده ، وفاتش در سال نهصد و دو اتفاق افتاده است -

سال فوتش معلوم نشد ؛ چون تاریخ کتابش بسال ۹۱۵ ختم شده بنا براین سال فوتش بعد از نهصد و پانزده خواهد بود

عبدالله بهبهانی = متوفی

سید عبدالله بن علوی معروف به «عتیق الحسین» مجتهد بهبهانی از مجتهدین بزرگ قرن دوازدهم هجری است - و جدّ اعلای مرحوم سید عبدالله مجتهد بهبهانی پیشوای مشروطه ایران (که ترجمه اش در جلد اول کتاب ذیل کلمه « بهبهانی » گذشت) میباشد -

مرحوم محمد حستخان صنیع الدوله در جلد اول «مرآة البلدان» ذیل کلمه « بهبهان » مینویسد :

مقبره - او در بهبهان زیارتگاه مردم است ، با شیخ عبدالله بحرانی سماحیجی در زمان صفویه از بحرین به بهبهان آمده ، در آنجا متوطن شدند ، معروف است که چون آزاد خان افغان متوجه بهبهان شد اهل بهبهان در خیال مدافعه افتاده يك توپ داشتند ، آن توپ را از گلوله مسی پر کرده از آقا سید عبدالله مرحوم خواهش کردند که شما اول تیر توپ را بدست خود آتش بزنید ، آقا سید عبدالله توپ را آتش زده اتفاقاً گلوله آن بدیرك چادر آزادخان خورد و دیرك شکست و قطعه چوبی بر سر آزادخان آمده سراوشکست ، و این سانحه را بفال بد گرفته از بهبهان عطف عنان کرده ، اهل بهبهان از شر او (آزادخان) ایمن شدند «

سال فوتش را درجائی ندیدم ، ظاهراً در نیمه قرن دوازدهم فوت شده است -

عبدالله بهبهانی = متولد ۱۲۹۲ - متوفی در حدود ۱۳۷۰

مرحوم حاج سید عبدالله مجتهد بلادی بهبهانی بوشهری فرزند مرحوم سید ابوالقاسم مجتهد -

از فقهاء و فضلاء و مجتهدین معاصر است ، در سال ۱۲۹۲ در بوشهر متولد شد و پس از تحصیل مقدمات به نجف اشرف رفت و سالها در نجف تحصیل علوم دینی کرد

و بمقام اجتهاد رسید و بیوشهر برگشت ، تمام عمر را در بوشهر اقامت داشت و براهنمائی خلق مشغول بود ، و تالیفاتی بشرح ذیل دارد :

- ۱ - کشکول (عربی و فارسی و بسبک کشکول شیخ بهائی است و در بوشهر چاپ شده) ۲ - فی احوال اللحا والشوارب (کتابیست در حرمت تراشیدن ریش و در بوشهر چاپ شده) ۳ - یکدوره کتاب عربی در انتقاد از اهل سنت و جماعت در چهار مجلد (نام آن را بخاطر ندارم) و غیر اینها -

مرحوم حاج سید عبدالله علاوه بر مقام منبع اجتهاد در زبان و ادبیات عرب نیز تبهر داشت و نیز از آزادیخواهان و وطن دوستان و حافظین استقلال ایران بود و در جنگ بین الملل اول علم مخالفت علیه انگلیسان برافراشت و چون انگلیسها اراده تصرف بوشهر را کردند از آنجا فرار کرده بشیراز رفت و با آزادیخواهان



مرحوم حاج سید عبدالله مجتهد بهبهانی

شیراز ملحق شد و آنها از او پذیرائی شایان کردند و چند ماهی در شیراز با کمک سایر احرار در راه استقلال وطن کوشید و پس از پایان جنگ و تخلیه بوشهر از بیگانگان مجدداً بوشهر رفت و تا آخر عمر در آنجا بسربرد -
 سال فوتش بدست نیامد ظاهراً در حدود هزار و سیصد و هفتاد در بوشهر وفات یافته است - رحمة الله علیه -

عبدالله زرقانی = متوفی ۳۳۰

شیخ عبدالله زرقانی -

از مشاهیر علماء قرن چهارم هجری است - و شیخ کبیر ابو عبدالله محمد بن خفیف از او روایت کرده است - در حوالی شیراز بسر میبرد و در سال سیصد و چهل وفات یافت -

عبدالله شیرازی = متولد ۸۱۹ متوفی ۸۹۳

عبدالله بن عبدالواحد بن محمد بن زبید جمال الدین بن زکی الدین شافعی شیرازی -

از علماء و شعراء قرن نهم هجری است - چون در بصره متولد شده به « شیخ عبدالله بصری » شهرت یافته است در سال هشتصد و نوزده متولد شده ، و قرآن مجید را در خدمت علی ابراهیم بن محمد بن احمد بن زقزق و حاوی و مختصر الملحه موسوم به « جواهر » را در محضر شیخ بوسف واسطی و نحو و تلخیص المفتاح را نزد احمد ابن حاج علی بصری و سایر علوم متداوله عصر خود را نزد علماء دیگر آموخته است -

در سال ۸۴۸ اراده حج کرد و بمکه رفت و سال بعد برگشت و در سال ۸۶۳ بار دیگر بمکه مشرف شد و کتابهای منهاج و الحاوی و صحیح و شفا را نزد برهانی قاضی مکه بخواند - مردی فاضل و عاقل و عالم بفرائض و حساب و عروض

و شعر بود - کتاب «فتح الرحمن فی مساله دورالضمان» از تالیفات اوست -
 زیاده بر سه سال علیل و مریض بود و قادر بقیام نبود معذک بسیار صابر و
 راضی بیلای الهی میبود و مدام بتلاوت قرآن مجید اشتغال داشت - تا اینکه در شب
 شنبه هیجدهم ماه صفر سال هشتصد و نود سه دارفانی را بدرود گفت -
 او را قصیده ایست که در رثاء خطیب فخرالدین ابابکر بن ظهیر گفته است
 و بیت اول آن اینست :

یا عین جودی بدمع منک منسجم لفقد عین الکرام العالم العلم

سخاوی مینویسد : قصیده ای بخط او دیدم که در آن اظهار اشتیاق بدیدن
 وطن خود و اهلاش کرده و علت مهاجرت خود را از یار و دیار در آن شرح داده بود
 که برخی از ابیاتش چنین است :

هی البصرة الفيحاء لازال ذکرها جدبداً لاهليها لدى الخلق اجلال
 فقد كانت الفيحاء للعین نزهة وللقلب جنات بها ينعم البال

فاهلاً لاوقات مضت فی سرورها لنا من رغيد العیش فیهن أوصال
 و ترتیب أوزاد و أفعال طاعة و خدمة أعلام من العلم قد نالوا
 و عین الردی والحادثات عمیة و دهری غفول والمبررات أنغال

قفارقتها بالرغم منی مخافة علی الدین من قوم بضد الهدی قالوا
 بغوا و عتوا فی الارض واشتد وطؤهم علی اهلها والله ماشاء فعال
 رمانی لدیهم ثم اتقد منعماً علی اه بالعبید من و افضال

(الخ)

عبیدالنبی شیرازی = متوفی ۱۱۹۱

شیخ عبدالنبی بن محمد مفید بن شیخ حسین شیرازی -
از فقهاء قرن دوازدهم هجری است - امام جمعه شیراز بود ، و تمام عمر ر
صرف نشر علوم دینی و فتوی و امامت نماز جمعه و جماعت کرده است -
تالیفاتش : ۱ - تذکار المتعلمین فی شرح تبصره المتعلمین ۲ - رساله در
وجوب عینی نماز جمعه -
در سال هزار و صد و نود و یک در شیراز وفات یافته است - (۱)

عبیدالله ایجی = متولد ۸۴۳ متوفی ۹۰۰

عبیدالله بن محمد بن محمد بن عبد الله سید نور الدین ابو حامد بن علاء
ابن عنیف ابی بکر حسینی شافعی شیرازی معروف به «ایجی»
از دانشمندان و فقهاء و خوشنویسان قرن نهم هجری است -
سخائی در جلد پنجم ضوء اللامع مینویسد : در روز شنبه پانزدهم ذی قعدة سال
هشتصد و چهل و دو در شیراز متولد شد و در خدمت پدر و جد مادریش بمکه معظمه
رفت ، و کتاب مسلسل و قسمتی از صحیح بخاری را نزد ابوالفتح مراغی تحصیل کرد
و بقیه را در مدینه نزد محب مطری فرا گرفت ، پس بایح (موطن اجدادش) رفت
و در آنجا قرآن مجید و قسمتی از حاوی و کتاب نخبه که در صرف است و تالیف
جدش میباشد همچنین کافیه را که در نحو است و قسمتی از کتاب طوابع و کتب
دیگر را حافظ شد - وقتی بمن خبر داد که سورة انعام را در بکروز حفظ کرده است
معانی و بیان و ادبیات عرب و فقه و قرات قرآن را تا سورة هود در خدمت
جد مادرش صفی پیاموخت و سوره های فاتحه و حدید و حشر و قسمتی از سورة اخلاص
و ثلاثیات صحیح و اربعین را از یکی از شاگردان ابن الجریزی الکمال علی بن الشمس

محمدنائینی فرا گرفت - نیز تالیفات و پارهای از علوم دیگر را در محضر جد پدریش تحصیل کرد در فقه و حدیث ملازم مجلس درس پدرش بود و از او بهره زیادی برد - خلاصه طیبی (که در علم حدیث است) و قسمتی از شرح سید علی بر کافی ابن حاجب را نزد عمویش عیسی قطب خواند - و مقداری از مسلسلات و تالیفات را نزد ابو الفتوح احمد طاووسی و منطق و علوم دیگر را در خدمت داییش سید معین الدین محمد و فنون مختلفه دیگر را نزد عبدالمحسن شروانی (نزیل مکه) در مکه بیاموخت - پدرش از بسیاری از مشایخ عصر برای او تحصیل اجازه کرد، من جمله از شیخ ما و عزبن قرات همچنین بر حسب توصیه فتوحی زینب دختر یاقعی برای او اجازه گرفت -

در اواخر ماه رمضان سال هشتصد و هشتاد و سه بحلب و شام و بیت المقدس رفت و پس وارد قاهره شد در این سفر جماعتی از متاخرین را مانند: ابوزر (در حلب) و ابراهیم ناجی و حسن بن نبهان و بقاعی (در دمشق) و شهاب شاوی (در قاهره) ملاقات و از آنها استفاده کرد -

صاحب ترجمه در فارس و در نقاط دیگر بتعلیم قرآن و دادن فتوی اشتغال داشت و در مدرسه «ابج» زیاست تعلیم قرآن و حدیث و فتوی را بهمه داشت - و بمن گفت: «من سعی کردم که کمتر پیش اساتید وطن خود تلمذ کنم زیرا که از آن مبرسیدم که هنگام مباحثه و مناظره از رعایت احترام و ادب کامل غفلت ورزم لهذا با بودن دایم در آنجا هرگز فتوی نمیدادم - اما اینکه در مکه با بودن شما بفرزندان کتاب ترغیب رادرس میگفتم مقصودم افاده و روایه نبود، بلکه نظرم این بود که خود کتاب مزبور را مطالعه کرده باشم و با اشتباهات خود آگاه شوم و از شما بپرسم - و معاذ الله که من با وجود شما خیال صدر نشینی در متخیله ام خطور کرده باشد»

او این گفته خود را با سوگندهای غلیظمو" کد میکرد - و قریب باین

مضامین نیز در نامه‌های بشیخ الاسلام حافظ العصر نوشته بود. او در مکه اغلب مرا میدید و در خواندن کتاب بمن کمک میکرد و حواشی زیاد بر منهاج الاصول و کتاب التیسر با رزی و انوار اردبیلی و قونوی نوشت، ولی اکثر نا تمام ماند. و کتابی مبسوط بنام «مجمع البحار» تالیف کرد و در آغاز آنرا خلاصه روضه قرار داد اما بعد در آن قائل بسط شد و جامع گفتار و مباحث اصحاب کرد. بطوریکه از باب عبادات تا باب اجتهاد در آب آن در بیست کراسه نوشته شده بود. رساله‌های دیگر هم در باره مباحث خلاقی علماء تالیف کرده بود.

مختصر مترجم له مردی فاضل و حریص در بحث، و صاحب نظر و بسیار تیز هوش بود، و خطی زیبا داشت و خوش معاشرت بود. و بعبادت و فروع فقهی زیاد میپرداخت. پدرش در ستودن او راه مبالغه میبیمود و آنزمان که در قاهره بود با جمعی از اهالی مصر در پاره‌ای مسائل مباحثه کرد، و بسیاری از علماء مصر در باره اشکالات او مطالبی نوشتند.

وی با بدیعه خانم دختر دائی و نواده عموی پدرش (سید نور الدین احمد صفی الدین) ازدواج کرد، و از او دارای سه فرزند شد، و با دو نفر از فرزندان خود که بزرگتر بودند بوطنش (فارس - ایچ) رفت، و تالیفاتش را در آنجا نشر داد و دو سال در آنجا بود و از آن پس با فرزند بزرگ خود در موسم حج سال ۸۹۴ بمکه برگشت، و من در مکه ازو جدا شدم، و او مجدداً رهسپار وطن شد اما نامه‌های او مرتباً میرسد.

این بود ما حصل گفته سخاوی در باره صاحب ترجمه.

اما وفات عبدالله طبق مندرجات جلد اول هدیة العارفين تالیف اسمعیل پاشا بغدادی (چاپ استانبول صفحه ۶۵۰) بسال ۱۲۰۰ (۱۸۰۰) واقع شده است.

عدالت سروستانی - متولد ۱۲۷۲ - متوفی ۱۳۳۰ شمسی

مرحوم سید محمد حسن عدالت فرزند سید ابو تراب مجتهد سروستانی مدیر نامه هفتگی «عدالت»

از نویسندگان معاصر است، در مدرسه «خان» شیراز تحصیل کرده بود، در سال ۱۲۹۹ شمسی امتیاز نامه هفتگی «عدالت» را گرفت و تا سال ۱۳۰۸ مرتباً نشر میداد. شغل مرحوم عدالت زراعت و ملک داری بود، و در روز یازدهم آبان ماه هزار و سیصد و سی در شیراز فوت شد - (۱)

عرفان شیرازی = متولد...

آقای محمود عرفان مدیر روزنامه آسمان.

از نویسندگان و محققین معاصر است، در شیراز متولد شده، و تا سال ۱۳۳۸ در آن شهر بوده و هم در آنجا تحصیل کرده است امتیاز مجله «خاور» را گرفته و چهار شماره در شیراز منتشر ساخته است، پس بطهران رفته و در وزارت دادگستری مشغول خدمت شده، و هم اکنون در طهران ساکن و از اعضاء عالی رتبه دادگستری می باشد.

آقای عرفان در نویسندگی ید طولی دارد و مقالات متعدد و محققانه در جرائد و مجلات ابران نوشته است و او را تالیفی است بنام «همروالیاد» که ترجمه منظومه پهلوانی همرشاعر معروف یونانیست و در سال ۱۳۰۴ شمسی در طهران چاپ شده نیز او را تالیفات و تراجمی از عربی است که نام آنها را در نظر ندارم (۱)

(۱) تاریخ جرائد و مجلات

(۲) تاریخ جرائد و مجلات و اطلاعات شخصی

عرفی شیرازی = متولد ۹۶۳ متوفی ۹۹۹

جمال‌الدین محمد شیرازی متخلص به «عرفی» فرزند خواجه زین‌الدین علی فرزند جمال‌الدین چادرپاف.

از فضلا و شعراء قرن دهم هجری است و پادشاه طهماسب و شاه‌عباس صفوی معاصر بوده است.

مولی‌عبدالباقی نهاوندی (متوفی ۱۰۴۲) در کتاب «مآثر رحیمی» که در سال ۱۰۲۵ تألیف کرده است و در ۱۹۲۴ مسیحی در سه مجلد در کلکته چاپ شده مینویسد: چون پدرش در دیوان حکام فارس بامر داروغه دار الافاضل شیراز مشغول میبود مناسبت شرعی و عرفی منظور داشته عرفی تخلص کرد.

عرفی در سال ۹۶۳ در شیراز متولد شده و در آن شهر مقدمات علوم و ادبیات فارسی و عربی و فن نقاشی را آموخته است. شبلی نعمانی در جلد سوم شعر العجم از قول او حدیثی مینویسد: من وقتیکه بشیراز رفتم از شعرای معروف سراغ گرفتم «غیرتی» را نشان دادند، در شهر (یعنی شهر شیراز) دکانی بوده که شعراء در آنجا جمع میشدند: عارف لاهیجی - حسین کاشی مورخ - میر ابو تراب - تقیای شوشتری ملقب بمورخ خان - رضای کاشی و غیرهم گردآمده مشاعره میکردند بین عرفی و غیرتی روزی در مشاعره مباحثه در گرفت، و عرفی دو پهلوی مخالف و موافق دعوی را گرفته و در هر دو بر «غیرتی» غالب آمد.

عرفی هم مانند بسیاری از شعراء و ادباء ایران بامید جمع مال از شیراز قصد هندوستان شد و در راه رهنمان هستی او را بغارت بردند و بهر نهجی بود خود را بهند رسانید و با فیضی شاعر مشهور هندی دوست شد و فیضی با او کمک مالی کرد، ولی پس از چندی با او قطع علاقه کرد و خدمت مسیح‌الدین حکیم ابوالفتح گیلانی که مردی دانشمند بود رسید و او را مدح گفت و در صحبت وی ترقی کرد و تا ابوالفتح زنده بود از او جدا نشد.

ابوالفتح در سال ۹۹۷ وفات یافت و عرفی در رثاء او اشعاری گفت که بیت ذیل

نوا دهی نه مرا از عروب این خورشید

چه گنج های سعادت زیان جان آمد

پس از فوت ابوالفتح خدمت عبدالرحیم خان خانان (متوفی ۱۰۳۷) رسیدند

جزء درباریان اوشد.

صاحب مآثر رحیمی میگوید: «باندك فرصتی بیمن تریبت و شاگردی ومداحی

این دانای رموز پخنکی تمام و ترقی لا کلام در منظوماتش بهم رسید»

عرفی با شعرای معاصر خود از قبیل: نظیری نیشابوری - شکبئی اصفهانی -

انیسی - ظهوری - که همگی در دستگاه خانخانان بودند رقابت کرد، و از همه پیش

افتاد. و بقول نیاوندی در ایام ملازمت تسلیم و کور نشی که در هندوستان متعارف

است که بعوض سلام بصاحبان میکنند بصاحب خود نمیکرد. بهر طرز و طور و روشی

که میخواست در مجالس می نشست و اهل علم تقدیم او را قبول مینمودند. «

خان خانان عرفی صلحهای بزرگ میداد و نوشته اند که در ازاء قصیده ای

هفتاد هزار روپیه باو بخشیدند. عرفی پادشاه وقت اکبر شاه را نیز مدح گفته و در ۹۹۷

در کاب او بکشمیر رفته است.

چنانکه مشهور است و در تذکرهها منجمله شعر العجم آمده عرفی فریفته

جمال شاهزاده سلیم بوده و عاشقانه او را مدح گفته است و داغستانی مدعی است

که باین علت او را زهر داده در جوانی کشته اند. عرفی بعلت جوانی بسیار مغرور

و خودستا بوده و سری پراز عجب و نخوت داشته است و باینجهت مردم بسیاری را

از خود رنجانیده. اما با همه کج خلقی و غرور کسی را هجو نگفته است. و زند

و او باش نبوده.

شبلی مینویسد: شش هزار شعر که گفته بوده مفقود شده و خود در این باره

گفته است.

عمر در باخته را بار دگر باخته ام!

عمر در شعر بسر کرده و در باخته ام

ساقی مصطفیٰ لطفم و می ریخته ام
 العطش میزند از تشنه لبی هر مویم
 طائر باغچه قدسم و پر باخته ام
 که قدحهای پر از خون جگر باخته ام
 شش هزار آیت احکام هنر باخته ام
 از دو صد گنج یکی مشت گهر باخته ام
 گریه و ناله بسی شام و سحر باخته ام
 صدم صیبت کده در هر سخنم مدغم بود

هنگام مرگ دیوانش را که با دست خویش رونویس کرده بود بکتابخانه
 عبد الرحیم خانخانان فرستاده که پاکنویس شده و مدون گردد - چنانچه خان خانان
 محمد قاسم مشهور به سراج رامامور اینکار نمود و او هم در نتیجه یکسال زحمت خدمت
 مزبور را بانجام رسانیده و ترتیب دیوان صورت اتمام پذیرفت . و مجموع آن چهارده
 هزار شعر بوده است .

خانخانان بسراج در صله این خدمت خلعتهای فاخر و عطایا و انعامات گرانبها
 داد و سراج همه این واقعات را در یک قطعه ذکر کرده است :

عرفی قصیده و غزل و سایر اقسام شعر را نیکو و بسیک هندی میگفته و در این
 سیک استاد صائب و دیگرانست اما نوشته اند که در مثنوی گوئی دست نداشته است
 عرفی در سال نصد و نود و نه در سن سی و هفت در شهر لاهور وفات یافت -
 نوشته اند که رباعی ذیل را در حالت نزع سروده است .

عرفی دم نزع است همان مستی تو آیا بچه مایه بار بستی تو؟
 فرداست که دوست نقد کونین یکف جویای متاع است و تپه دستی تو

صاحب هفت اقلیم در ترجمه اش مینویسد . شهد کلام شیرین سخن بوده ؛ نظمش
 عنایت سلسبیل و نثرش خاصیت فراتونیل دارد و جزالت باسلاست آمیخته و لطافت
 بامتانت جمع آورده او ابتدا از بندرجرون بد کن وارد شده ؛ در آنولابت اور اترقی
 چنانچه باید دست نداد ، لاجرم متوجهند گردید ، مسیح الدین حکیم ابوالفتح در نقطه

اول بر احوالش انباء (۱) یافته بتربیتش پرداخت و بتدریج ریاض احوالش از ینبوع التقات حکمت پناهی نضارت (۲) یافته بساحری درشاعری نام بر آورد .
 چون شجر آفتاب حکیم مزبور به صرصر فنا بر کنده شد، سپهسالار عبدالرحیم خان خانان در استر ضای خاطرش کوشیده شهرتش بیش از پیش گشت ، و در آن اثناء احوالش مسموع باز یافتگان شاهنشاهی گردید . در سلك بندگان خاص انتظام یافت و پس از چند روز بمرض اسهال نقش حیاتش از صفحه روزگار شسته شد .
 سی سال پس از وفاتش یعنی در سال ۱۰۲۸ هجری را بنجف اشرف برده دفن کردند .

تالیقاتش ۱۰ - رساله نفسیه (در عرفان و منشور است) (۳) ۲ - مثنوی خسرو شیرین
 ۳ - دیوان اشعار (در ۱۳۰۸ در بمبئی چاپ شده) ۴ - مجمع الایکار (در هند چاپ شده) .

عرفی ظاهر اشعی دوازده امامی بوده و در اشعارش مطلبی که دلالت بر سنی بودن او کند نیست - و هیچ بعید نیست که مخالفت و بد گوئی شعراء هند از او بهمین علت (اختلاف مذهب) بوده باشد - حنی شبلی نعمان هم او را مغرور و خود پسند معرفی کرده است اکنون پاره ای از اشعارش نقل میشود:
قصائد-

در وصف مرقد حضرت علی امیر المؤمنین ومدح آنحضرت

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار

نیافتم که فروشند بخت در بازار

کفن بیاور و تابوت و جامه نیلی کن

که روزگار طیب است و عافیت بیمار

(۱) انباء رسایین چیزی - پیغام

(۲) نضارت آبداری - شادابی

(۳) دو نسخه از این رساله در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجود است .

زمانه مرد مصاف است و من زساده دلی
 کنم بجوشن تدبیر و هم دفع مضار
 ز منجنيق فلک سنگ فتنه میبارد
 من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار
 عجب که نشکتم این کارگاه مینائی
 که شیشه خالی و من در لجاجتم زخمار
 چنین که ناله ز دل جوشد و نفس نزنم
 عجب مدار گر آتش بر آورم چو چنار
 اگر کرشمه یارم کشد - و گر غم عشق
 نه آفرین ز لبم بشنوند و نی زلفزار
 دلم ز درد گرانمایه چون جگر ز فغان
 دماغم از گله خالی چو خاطریم ز غبار
 دل خراب مرا مطلبی است آیت یأس
 چو زود رفتن جان پیش نیم کشته شکار
 دلم چو رنگ زلیخا شکسته در خلوت
 غم چو تهمت بوسف دوبرده در بازار
 گل حیات من از بسکه هست پزمرده
 اجل نمیزند از تنگ بر سر دستار
 ز دوستان منافق چنان رمیده دلم
 که پیش روی ز الماس میکشم دیوار
 بدون صورت دیبای بالشم کس نیست
 کز آستین نم اشکم بچیند از رخسار
 عجز بختم اگر زلفشان بیاراید
 سفید گردد زلفین شاهدان تبار

کدام فتنه شبی سر نهاده بر بالین
 که صبحدم نشد از خواب روی من بیدار
 جراحتم چو بخارد بعزم خاریدن
 پلنگ ناخن گردد زمانه خونخوار
 وگر طبیب دهد ناگوار داروئی
 کند بشیره دندان مارنوش گوار
 وگر ز بته خاری کنم شبی بالش
 بسعی زارله در سینه ام خالاند خار
 بصید موری اگر ناوکی بره بندم
 دهان مار کند در گزیدنم سوفار
 یقین شناس که منصور از آن انا الحق زد
 که وا رهد ز زمانه بدستگیری دار
 شب گذشته بزانو نهاده بودم سر
 که او فتاد خرد را در این خرابه گذار
 سری چنانکه نیاری شنید بیسامان
 غمی چنانکه مبادم نصیب دیگر بار
 فرو نشین سرزانو و چین در ابرو زن
 بدان صفت که دعایشگان دعوی دار
 بدید و گفتم بعالم مباد چون تو کسی
 جهان بنخویشتن آرای و خویشتن بیزار
 سری چنین همه رأی صواب و بیسماهان
 سری چنین همه صاف شراب و درد خمار
 مرض بین و سبب جوی و خود معالجه کن
 طبیب کیست - فلاطون اگر شود بیمار؟

بگریه گفتمش آری طریق عقل اینست
و لیک جانب انصاف هم نگه میدار
کسی چگونه بسامان در آورد آنسر
که گر ز زانو برداشت کوفت بر دیوار
بحده نعت سراسیمگیت گم دارد
و گرنه هادی اینره تو بوده‌ای هموار
رخت نمایم و بر خویشتن نیم منت
که نقدهای مرا جز تو نیست کس معیار
تهی کن از همه اندیشه خطا و بینه
بخاک مرقد کحل الجواهر الابصار
چه مرقد آنکه بود در شکنجه تا بفلاک
هوای منظر او از تراکم انظار
بحیرتم که چه صنعت بکار برد که کرد
بتنگنای جهان وضع این بنا معمار
که گر بقدر بلندی بر افکند سایه
محیط کون و مکان گردد آسمان کردار
زهی صفای عمارت که در تماشایش
بدیده باز نگردد نگاهش از دیوار
این قصیده ۱۷۶ بیت و تمام در دیوان مطبوعش ضبط است .

در پند و اندرز فرماید :

عادت عشاق چیست مجلس غم داشتن
حلفه شیون زدن ماتم هم داشتن
بر سر عمان درد موج حلاوت زدن
بر در میدان دل فوح ستم داشتن

حمد غم و نعت درد بر لب دل دوختن
 شهر دل و باغ جان وقف الم داشتن
 نغمه داود را از لب شیون زدن
 آتش نمرود را باغ ارم داشتن
 با خط آزادگی بندگی آموختن
 با دل بی آرزو چشم کرم داشتن
 از ابدی ذوق غم روی امان تافتن
 وز ازلی بیع درد سود سلم داشتن
 حسن عبادات را نسخه نسیان شدن
 زشتی اعمال را لوح و قلم داشتن
 آینه دیده را صیقل حیرت زدن
 زاویه سینه را مخزن غم داشتن
 در ته دوزخ ز شوق جرعه کوثر زدن
 بر لب کوثر ز شرم حسرت نم داشتن
 هم ز غبار کنشت عطر کفن ساختن
 هم بترازوی دین سنگ ستم داشتن
 در دهن برگ عیش ناوک لا ریختن
 در کمر درس عشق دست نعم داشتن
 در جگر اشتها آب هوس سوختن
 وز اثر امتلا درد شکم داشتن
 تا بشری آب چشم از پی هم ریختن
 تا بفلك داغ دل بر سر هم داشتن
 مستی و دیوانگی جام مسیحا شکست
 صرفه در این بزم نیست ساغر جم داشتن

دین و دل و عمر و جان جمله بسیلاب ده
 دشمن درویشی است خیل و حشم داشتن
 نامه خراشی ستم - خامه تراشی گناه
 ساده دلی ازخیم لوح و قلم داشتن
 شیب نگویم بطبع به ز شبابست لیک
 به زرعونت بود قامت خم داشتن
 بهر نعیم بهشت طاعت ایزد مکن
 بر لب جیحون خطاست چشم بنم داشتن
 با صنم آمیختن کفر ادب دان ولی
 شرط بود در میان فاصله کم داشتن
 رهروی دیر عشق بر تو شمارم که چیست
 گام بغرسخ زدن - پاس قدم داشتن
 و بقفا کن بین عمر تلف کرده را
 تا بتو روشن شود - رو بعدم داشتن
 چند به تزویر و فن پرده کشیدن بعیب
 صورت مدح آمدن - معنی ذم داشتن
 عدل و کرم خسرو بیست - ورنه گدائی بود
 کز دل درویش پرس - ذوق ستم داشتن
 صرفه زبانم بیست ورنه بشه گفتمی
 بهر دو ویرانه ده - طبل و علم داشتن!
 دم مزن از جور چرخ - ز آنکه نه آزاد گيست
 ز او متأثر شدن - پس گله هم داشتن
 این ده کثرت اساس بشکن و آنکه بین
 مالک وحدت شدن ملک قدم داشتن

نسخه ابن باغ را - زیروزیر کن بس است
 بر سر کل تا یکی منت خم (۱) داشتن
 مایه نا زندگی از گهر خویش گیر
 تا یکی این عزو ناز از آب و عم داشتن
 منهب عرفی بگیر - ملت قارون بهل
 گنج هنر ریختن به زدم داشتن
 اوست مسیحای عهد لیک مسیحی که هست
 دون اثرهای او معجز دم داشتن
 تیغ زبانم فگند بر سر هم مهر و ماه
 شهرت او را حلال ملک عجم داشتن
 طی کنم این ناله را گر نکنم چون کنم ؟
 حوصله خامه نیست تاب رقم داشتن
 زخود گردیده بر بندی چگومیم کام جان بینی
 همان کز اشتیاق دیدنش زادی همان بینی
 کسی کز ملک معنی در رسد خود را بوی بنما
 که گر مس وانمائی کیمیا را ارمغان بینی
 زر ناقص عیارت پیش از آن بر کیمیائی زن
 که هم زرهه محک را شرمسار از امتحان بینی
 چو سلطان غیوری در کمند خصم بد گوهر
 بکش ز آن پیشتر خود را که جور آسمان بینی
 روان از خشم و شهوت در عذاب از بهر تن تا کی
 دو گرگ میش پرور را جگر خای شبان بینی

ز نصرت شاد شو هر گه غمی بر گردد دل گردد
 ز غفلت داغ شو هر گه که دل را شادمان بینی
 طرب را پای بر سر زن که جنت را خجل یابی
 هوس را دست بردل نه که دوزخ را طیان بینی
 بنزهنگاه معنی میهمان شو تا ز استغنا
 مگس را باد زن در دست بر اطراف خوان بینی
 زبان از شکر منعم تا نه بندی سوی عرفان رو
 که قدر نعمتش پروانه عزل زبان بینی
 چنان مشتاق خذ لانی که با صد بند و صد زندان
 گریزی در شقاوت - گر سعادت را ضمان بینی
 خرد در آدمی آنگه تو شان و قدر رخ سنجی
 هما در آشیان - آنگه تو قر آشیان بینی
 بخون آلوده دست و تیغ غازی مانده بی تحسین
 تو اول زیب اسب و زبنت بر گستوان بینی
 بآب ودانه خو کردی - بلی هنگام صیادی
 چو بر صید افگنی شهباز دل را ما کیان بینی
 بطاعت آن زمان ارزنده ای کز لذت طاعت
 چو سر در سجده مانی در جنان خود در استان بینی
 مزین لاف شجاعت و زرینی آنگه بمیدان زن
 عدم شمشیر دل یابی - فنا شب دیز جان بینی

(الخ)

غزلیات :

بدیر آی از حرم صوفی که می برقع گشود اینجا
 از آنجا آنچه میجوئی بمیخواران نمود اینجا
 همان زنگی - که آنجا در دل اسلامیان بینی
 مغان را نیز بود - اما صفای می زدود اینجا
 بیاد زمره رندان در آیبک و می درکش
 که بد مستی نمیداند بجز فریاد عود اینجا
 محبت شمع بزم قدس و ما پروانه از بیرون
 چه حال است این نمیدانم - چراغ آنجا و دود اینجا
 بهر سو میروم بوی چراغ کشته میآید
 مگر وقتی مزار کشتگان عشق بود اینجا
 نوای نغمه منصور - عرفی نغمه میدانی
 ولی تن زن که خاموشند از باب شنود اینجا
 گر نخل وفا بر نهد - چشم تری هست
 تا ریشه در آبست امید ثمری هست
 هر چند رسد آیت یاس از در و دیوار
 بر بام و در دوست پریشان نظری هست
 هرگز نزد دست به کیشش ز سر صدق
 از بستن زنار مغانم خطری هست
 منکر نشوی گر بغلط دم زخم از عشق
 این نشأه مرا گر نبود با دگری هست
 آندل که پریشان شود از ناله بلبل
 در دامنش آویز که باوی خبری هست

هرگز قدم غم زدلم دور نبوده است
 شادیت که او را سرو برگ سفری هست
 تا گفت خموشی بتو راز دل عرفی
 دانست که از ناصیه غمازتری هست
 از تو کس زمزمه مهر و وفا نشنیدست
 بلکه گوش تو هم این زمزمه ها نشنیدست
 باورم نیست که همسایه حسن است هنوز
 صیت دل بردن آن غمزه حیا نشنیدست
 جذبه عشق نسیم تو رساند به شام
 ورنه کس بوی تو از باد صبا نشنیدست
 غم حسن آتش دلسوختگانست فغان
 کو طرب آید و آوازه ما نشنیدست
 غیرتم بین که بر آرند حاجات هنوز
 از لبم نام تو هنگام دعا نشنیدست
 مرو از صومعه دیر مغان چون عرفی
 که در آن روضه کسی بوی ربان شنیدست
 برنجم گر بیالینم مسیحا دبر میآید
 که میدانم که بر بیمار از جان سیر میآید
 خرد همدوش عشق آید بمیدان وه چه ظلم است این
 که روباه مزور همغان شیر میآید
 شهنشامی بملك دلبری در ترکناز آید
 که چتر نور حسنش مهر و مه در زیر میآید
 نمکشائی کن ای عشق از برای زخم بیدردان
 که زخم ما نمکسود از دم شمشر میآید

منم آن مست عرفی کز لب شیون طراز من

ترنم زود میرنجد تبسم دیر میآید

حرم جوبان دری را می‌پرستند فقیهان دفتری را می‌پرستند

گروهی زشت خویند اهل دنیا که زیب و زیوری را می‌پرستند

میر غیرت که عشاق مجازی ز خود ناخوشتی را می‌پرستند

عجب دارم ز دین اهل عصیان که دامان تری را می‌پرستند!

از آن دعوی شیخ و برهمن ماند که هر یک داوری را می‌پرستند

بر افکن پرده تا معلوم گردد که یازان دیگری را می‌پرستند

ز اهل دردشو عرفی که این جمع

گرامی گوهری را می‌پرستند

در چمن حوروشان انجمنی ساخته‌اند

چشم بد دور بهشتی چمنی ساخته‌اند

نشینند دل آن طائفه در قصر بهشت

که بمعوره دلها وطنی ساخته‌اند

چون بسنجند بفرهاد مرا یا مجنون

که بیازیچه هر یک سخنی ساخته‌اند

ای برهمن بنگر معبد صوفی و ربا

کین طرف نیز بت و برهنمی ساخته‌اند!

حلقها سوخته‌اند اهل بهشت از غیرت

تا شهیدان تو گلگون کفنی ساخته‌اند

حذر از انجمن عشوه نمایان کایشان

عالمی سوخته و انجمنی ساخته‌اند

تیر آن غمزه حلال است ولی جمعی را

که ز دل جامه و از جان بدنی ساخته‌اند

دل شهید غم او بود که در شهر وجود
 آمد آوازه که جانی و تنی ساخته‌اند
 لذت شعر تو عرفی بهمه عالم گفت
 که ترا مایل شیرین دهنی ساخته‌اند
 خوش آن محفل که از گرمی شرابم رو بسوزاند
 بهر جانب که غلطم داغ می پهلو بسوزاند
 میاد در باغ مارضوان که نخل آرای این گلشن
 بهر جانب که رو آرد نسیمش رو بسوزاند
 لبم گر با ترنم آشنا گردد درین مستی
 صد آتش خانه از یک نعره یا هو بسوزاند
 ز مهر ای عافیت زانو نرنجانی که از گرمی
 سر شوریده من عشق را زانو بسوزاند
 اگر یکدم نفس در دل نگهدارم ز هر مویم
 جهد برقی که چندین خانه از هر سو بسوزاند
 چنان با نیک و بد عرفی بسر بر کز پس مردن
 مسلمات بزمزم شوید و هندو بسوزاند (۱)
 چون زخم تازه دوخته از خون لبالم
 ای وای اگر بشکوه شود آشنا لبم
 بستی لبم بشکوه و ذوق ادب شناخت
 هر موی من ادا کند این شکر بر لبم
 بگنشت عمر و گفت و شنو با تو رو نداد
 ای بی نصیب گوشم وای بینوا لبم

۱- مصراع اول این بیت باین شکل هم شنیده شده و خیلی مشهور است :
 «چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردن عرفی»

صد بار لب گشودم و بر کس نریختم
 خونها که موج میزند از سینه تا لبم
 لب وعده کرده بود که گوید غم بدوست
 وقت است اگر بوعده نماید وفا لبم
 در دل گذشت یار و فرو ریختم بدل
 پیغامها که داشت نهان از صبا لبم
 اقرار کن که سنگدلم بعد از آن اگر
 لب وا کنم بشکوه و دندان بخالم
 عرفی بترهات زن آتش که جاودان
 ماند گرسنه کوشم و باشد گشا لبم
 رباعیات :

جمعی ز کتاب و سخنت میجویند
 جمعی ز گل و نسترت میجویند
 آسوده جماعتی که دل از دوجهان
 بر تافته از خویشنت میجویند

عرفی شب عید باده افروز ست
 مینوش و طرب کن که همین دم روز ست
 این توبه بسی شکست و از ما نرمید
 مینوش که توبه مرغ دست آموز ست

ای آنکه برت سفال و یاقوت یکیست
 اعجاز مسیح و سحرها روت یکیست
 گر معرفت روح مجتهد داری
 زیب تن و آرایش تابوت یکیست

عرفی من و دل نه خوب دانیم و نه زشت
 هم خادم کعبه ایم و هم پیر کنشت!
 همدوش مصیبتیم و همزاد نشاط
 هم خوابه دوزخیم و هم شیر بهشت!

حشمت طلبی - زمره کوس شنو
 دستان شنوی قصه کاوروس شنو

جوینده حالتی و مسموع سماع از دیر مغان نغمه ناقوس شنو

این لاله که با داغ است آمده است پژمرده و سینه چاک و مست آمده است
پژمرد گیش رواست کز باغ ازل تا شهر غمت دست بدست آمده است

جمعی بدرت گریه و آه آوردند جمعی دیده و نگاه آوردند
جمعی دیدند خواهش عفو ترا رفتند و جهان جهان گناه آوردند

عرفی رفتی بدوست پیوستی تو از کشمکش زمانه وارستی تو
آنجا که غم دوست بود مایه تست خوشباش کزین مایه قوی دستی تو

در سال نهصد و نود و نه فوت شده است -

عزالدين شيرازى = متوفى ۵۸۶

عزالدين عبدالهادی، بن شرف الاسلام حنبلی شیرازی -

از فقهاء و وعاظ شجاعت پیشه قرن ششم هجری است ، او را آوازی خوش و بسیار قوی و پهلوان بود و از وی حکایات عجیب نقل کرده اند - منجمله گفته اند که با مرد شجاعی از اهل فرنگستان که سوار اسب بود مبارزه میکرد و عمودی بر کمرش زد که کمر او و اسبش بشکست و هر دو افتادند ، و جماعتی او را دیدند که سنگ بزرگی از روی چاه جامع دمشق بر داشت و چند قدم آنرا با خود برد و مجدداً بجای خود گذاشت ، وی با اسد الدین شیره کوه بمصر رفت و در آنجا شروع بساختن مدرسه ای کرد ولی قبل اتمام ساختمان آن وفات یافت و این واقعه در سال پانصد و هشتاد و شش اتفاق افتاد - (۱)